

Moral values and their relationship with emotions in Max Scheler's thought

Cimin Esfandiari^{*}, Somayeh Malleki^{}**

Abstract

The subject of Scheler's metaphysics is man, in other words, meta-anthropology. In this type of anthropology, by reflecting on the nature of man and presenting a comprehensive picture of it, which includes various aspects including natural, rational and emotional, emotions are emphasized as prior elements in the creation of values, in fact, emotions are a way to understand values are known. From Scheler's point of view, values are not a posteriori; That is, they are not taken from foreign experiences; Rather, they are known as prior elements of emotion, so from his point of view, we have knowledge with prior characteristics that are related to the field of emotions. It can be said that with this point of view, Scheler is in front of philosophers like Kant; Because according to Kant, human emotions cannot have prior elements; In this article, after explaining metaphysical knowledge as one of the three types of knowledge from Scheler's point of view, the nature of man and the epistemological role of emotions as prior elements in the creation of values are explained. In this research, through documentary method, content analysis and descriptive method, we plan and examine Scheler's view on moral values and its relationship with emotions. Our claim is that based on Scheler's point of view, morality is formed not based on purely formal and rational values, but based on emotions and feelings.

Keywords: Value, philosophical anthropology, antecedent, posterior, emotion, Max Schler

^{*}Associate Professor of Philosophy, Department of literature, Faculty Theology, University of Razi,
si.esfandiari@razi.ac.ir

^{**}Ph.D. Graduated of Islamic Philosophy Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty Theology and
Ahlul-Bayt's Studies, University of Isfahan (corresponding Author), somayeh.malleki1365@yahoo.com

Date received: 2023/09/04, Date of acceptance: 2023/06/15



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ارزش‌های اخلاقی و نسبت آن با عواطف در اندیشه ماکس شلر

سیمین اسفندیاری*

سمیه ملکی**

چکیده

موضوع متافیزیک شلر، انسان و به عبارتی فرا انسان‌شناسی است. در این نوع انسان‌شناسی با تأمل در ماهیت انسان و ارائه تصویری جامع از آن، که شامل وجوه مختلف اعم از طبیعی، عقلانی و عاطفی است، بر عواطف به عنوان عناصر پیشینی در پیدایش ارزش‌ها تأکید می‌شود، در واقع عواطف به عنوان راهی برای درک ارزش‌ها شناخته می‌شوند. از دیدگاه شلر ارزش‌ها پسینی نیستند؛ یعنی از تجربه‌های خارجی گرفته نمی‌شوند؛ بلکه به عنوان عناصر پیشینی عاطفه شناخته می‌شوند، بنابراین از دیدگاه وی ما معرفت‌هایی با ویژگی پیشینی داریم که مربوط به حوزه عواطف هستند. می‌توان گفت با این دیدگاه، شلر در مقابل فلاسفه ایی چون کانت قرار می‌گیرد؛ زیرا نزد کانت عواطف انسان نمی‌توانند دارای عناصر پیشینی باشند؛ در این مقاله بعد از تبیین معرفت متافیزیکی به عنوان یکی از سه قسم معرفت از دیدگاه شلر، به تبیین ماهیت انسان و نقش معرفتی عواطف به عنوان عناصر پیشینی در پیدایش ارزش‌ها پرداخته می‌شود. در این پژوهش از طریق روش اسنادی، تحلیل محتوا و توصیف گرایانه، به طرح و بررسی دیدگاه شلر پیرامون ارزش‌های اخلاقی و نسبت آن با عواطف می‌پردازیم. مدعای ما این است که براساس دیدگاه شلر اخلاق نه بر پایه ارزش‌هایی صرفاً صوری و عقلانی بلکه بر اساس عواطف و احساسات شکل می‌گیرد.

* دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه رازی، si.esfandiari@razi.ac.ir

** فارغ‌التحصیل دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل بیت، دانشگاه اصفهان (نویسنده

مسئول)، Somayeh.malleki1365@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۳



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: ارزش، انسان‌شناسی فلسفی، پیشینی، پسینی، عاطفه، ماکس شلر

۱. مقدمه

ماکس شلر متفکری است که دغدغه کشف انسان در جهان معاصر را دارد. وی در قرن نوزدهم متافیزیکی را تأسیس می‌کند که موضوع آن انسان است که در آن تصویری جامع و در عین حال متقن از ماهیت انسان ارائه می‌کند. متافیزیک شلر را فرا انسان‌شناسی یا انسان‌شناسی ماورائی نیز می‌خوانند که به نوعی متافیزیکی نوین و جدید محسوب می‌شود. موضوع اصلی این مقاله ترسیم خطوط کلی رویکرد پدیدارشناسانه شلر به اخلاق است. شلر از همان آغاز شکل‌گیری جنبش پدیدارشناسی تصمیم داشت تا از این رویکرد در ساحاتی مانند اخلاق و دین استفاده کند. از این رو برای دستیابی به این هدف کوشش کرد تا با نوآوری‌هایی در پدیدارشناسی و با تأسیس نظامی مبتنی بر ارزش‌های غیرصوری، هم رویکرد پدیدارشناسانه را در ساحت اخلاق به کار برد و هم در مقابل رویکردهای صورت‌گرایانه‌ای مانند رویکرد کانت به اخلاق ایستادگی کند. فرایند تفکر شلر همیشه مهم و نزدیک به زندگی است؛ در واقع در فلسفه او فاعل شناسایی که مستقل از زندگی باشد، وجود ندارد. برای همین می‌تون گفت او برخلاف فیلسوفی همچون کانت از عقل محض یا من استعلایی، که جهان را تعلیق می‌کند، سخن نمی‌گوید. شلر به عنوان یک پدیدارشناس بزرگ در قرن بیستم، پدیدارشناسی را در موقعیتی فراتر از فلسفه‌ی محض به کار می‌گیرد که مختص به خود اوست. او با رویکرد پدیدارشناسی خاص خود، توانست اصلاحی اساسی را در نگرش انسان به جهان و انسان و ابعاد وجودی او، ایجاد کند. در اندیشه شلر جهان به خودی خود پدیده‌ای فاقد معناست و معنا فقط در جریان کنش انسانی ساخته می‌شود؛ زیرا در متافیزیک شلر با داشتن تصویری جامع از انسان که شامل وجوه مختلف اعم از ابعاد طبیعی، عقلانی و عاطفی است، معرفت انسان تنها به شکل ارزش، معنا و آفرینش است. او با تأمل پدیدارشناسانه خاص خود، بر محوریت احساسات و عواطف انسانی و نقش آن در تعاملات و معرفت انسانی تأکید داشت. در این مقاله ابتدا بحث انسان‌شناسی را در متافیزیک ماکس شلر مورد بررسی قرار می‌دهیم، پس از آن نسبت عواطف با معرفت را از دیدگاه شلر بررسی می‌کنیم. در ادامه به نقش معرفتی عاطفه به عنوان عنصری پیشینی در پیدایش ارزشها و در نتیجه امکان وجود اخلاق نه بر پایه ارزش‌هایی صرفاً صوری و عقلانی، بلکه بر اساس عواطف و احساسات پرداخته می‌شود. و در نهایت بر عواطف به عنوان عناصری پیشینی در پیدایش ارزش‌ها تأکید می‌شود و عواطف انسان به عنوان

ارزش‌های اخلاقی و نسبت آن با عواطف ... (سیمین اسفندیاری و سمیه ملکی) ۵

راهی برای درک ارزش‌ها شناخته می‌شود و در نتیجه خواهیم دید در انسان‌شناسی فلسفی ماکس شلر، فاعل‌شناسایی که مستقل از زندگی باشد، وجود ندارد.

۲. انسان‌شناسی در متافیزیک نوین ماکس شلر

شلر در حوزه انسان‌شناسی از سه دیدگاه نام می‌برد: یکی سنت فکری برآمده از یونان باستان که انسان را حیوان ناطق و در عین حال اجتماعی بر می‌شمارد و امتیاز آدمی را عقل و یا لوگوس می‌داند. سنت فکری دوم، تفکر یهودی - مسیحی است که انسان‌ها را فرزندان خداوند می‌داند و دیدگاه سوم که از علم طبیعی و تجربی داروینستی بر می‌آید و آدمی را حیوانی تکامل یافته و تنها اندکی پیچیده‌تر از دیگر حیوانات تلقی می‌نماید. این دیدگاه‌ها به ترتیب انسان‌شناسی فلسفی، انسان‌شناسی الهیاتی و انسان‌شناسی علمی نامیده می‌شوند، که هیچ‌تجانسی با یکدیگر نداشته و نتوانسته‌اند به تعریفی منسجم از انسان نائل شوند. یا اینکه می‌توان گفت دشواری تعریف انسان همچنان به قوت خود باقی می‌ماند.

از دید شلر در دوران معاصر انسان نسبت به محدودیت‌هایش در شناخت خویش تا حدودی آگاه‌تر شده است (Scheler, 2009: 5-6). شلر در اقسام معرفت، معرفت متافیزیکی را معرفت اصیل می‌داند؛ زیرا این نوع از معرفت با برداشت درست از انسان اصیل، می‌تواند شأن انسان را بالا ببرد. شلر در آخرین مکالمات خود به شدت به کسانی انتقاد می‌کند که انسان را موجودی محدود می‌دانند؛ یعنی او را فقط به عنوان موجودی طبیعی و تاریخی می‌شناسند. از دیدگاه شلر انسان حرکتی جهانی است که ذاتاً بی‌پایان بوده و دائماً در جریان است؛ بطوریکه جهت و پایان را نمی‌توان برای او پیش‌بینی کرد (بنقل از ذاکرزاده، ۱۳۸۷: ۲۰۰).

در فلسفه شلر هدف معرفت متافیزیکی، آشنایی و فهمیدن وجود است تا جاییکه در برابر ذات حقیقت جوی ما ایستادگی کند و حالت آنتی‌تز یا غیریت داشته باشد. در واقع مدعا این است که وجود نهایی انسان هم شامل نیروی عقلانی بی‌انتهاست و هم در شامل نیروی غیر عقلانی‌ای است که در طول زندگی افراد پیدا می‌شود. درست به همان صورت که عالم کیبر رونوشتی از عالم صغیر است، انسان نیز حکم خدایی - خدایی کوچک - دارد، و از همین رو منبع اصلی دستیابی به خداوند است. بنابراین مابعدالطبیعه رستگاری نوعی فرا انسان‌شناسی است؛ زیرا فهم خداوند که اصل وجود است نه بصورت تئوری، بلکه از طریق اراده و عزم فعال به دست می‌آید. همه انسان‌ها دارای فطرتی خدایی هستند و این را در کشش به سوی

همدردی و عشق به یگانگی با جهان، که راهی دیونسی به سوی خداوند است، احساس می‌کند (بنقل از فرینگزو دیگران، ۱۳۹۴: ۲۰).

در توضیح اقسام معرفت از دیدگاه شلر علاوه بر معرفت متافیزیکی می‌توان یکی به معرفت استقرایی اشاره کرد که بر پایه‌ی غریزه تسلط جویی نهاده شده و هیچ‌گاه به قوانین ملزم‌کننده دست نمی‌یابد. ماحصل چنین دانشی انسان را در مسلط بر طبیعت، بر جامعه، و البته بر تاریخ می‌سازد. بنابراین جهان بینی علمی ما نمی‌تواند فقط از سرشت عقل ما، آن‌طور که کانت می‌گفت، برگرفته باشد، بلکه ناشی و متأثر از انگیزه ما در دستیابی به کنترل بر طبیعت نیز هست. بنابراین سروکار دانش علمی با قلمرو احتمالات و ممکنات نیز است (همان: ۱۸).

معرفت ذاتی نیز به عنوان یکی دیگر از اقسام معرفت از دیدگاه شلر، عبارت است از شناخت ساختمان ماهیت هر چیزی که هست؛ به عبارتی شناخت چستی اشیاست. معرفت به ذوات از جمله فعالیت‌های ویژه و مختص به انسان است. نخستین گونه معرفت یعنی دانش سازگاری و کنترل را در جانوران و هم در انسان می‌توان سراغ نمود، اما معرفت به ذوات، معرفت برآمده از عقل و از این رو وجه تمایز انسان است (همان: ۱۸).

در حقیقت معرفت متافیزیکی از به هم پیوستن نتایج علوم تحصیلی با فلسفه معطوف به ماهیت حاصل می‌شود؛ یعنی تنها از راه ترکیب دو نوع معرفت دیگر یعنی استقرایی و ذاتی است که این معرفت امکان پذیر می‌گردد. این نوع معرفت عبارت است از معرفت به واقعیتی مابعدالطبیعی، یعنی در واقع معرفت به خود هستی و معرفت به رستگار شدن. چنین معرفتی با این نوع پرسش که درباره هویت انسان و در واقع انسانشناسی فلسفی است، آغاز می‌شود. بنابراین معرفت متافیزیکی نزد شلر معرفت به خود انسان است؛ در چنین متافیزیکی علاوه بر انسان به عنوان انسان طبیعی، انسان به معنای دیگری نیز هست که تنها شکل ارزش، معنا و آفرینش است؛ لذا شلر در این نوع متافیزیک تصویری جامع از انسان را ارائه می‌دهد؛ تصویری که شامل وجوه مختلف اعم از ابعاد طبیعی، عقلانی و عاطفی است. البته ضمن اینکه ذی‌ابعاد بودن انسان را تصدیق می‌کند، اما مقدم بر هر چیزی انسان را موجودی روحانی می‌شناسد.

بوخنسکی در این باره می‌گوید: موضوع معرفت متافیزیکی نخست مسائل مرزی معرفت‌هاست؛ مثلاً اینکه زندگی چیست، سپس متافیزیک مربوط به مطلق. اما راه به سوی این متافیزیک نمی‌تواند از موضوع بودن یا وجود عینی آغاز کند. سرچشمه آن در انسانشناسی فلسفی است که این پرسش را مطرح می‌کند: «انسان چیست؟» متافیزیک نوین باید انسان‌شناسی ماورایی باشد (بوخنسکی، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

۳. بررسی تاریخی نسبت عاطفه با معرفت

بحث عقل و احساس همواره یکی از موضوعات بحث برانگیز در طول تاریخ اندیشه بوده است. با مروری بر تاریخ فلسفه روشن است که رویکردهای متقابلی پیرامون رابطه عواطف با معرفت وجود داشته است. بسیاری از فلاسفه با رویکردی سلبی به نوعی به تقابل بین عقل و عاطفه قائل بوده اند؛ خاستگاه این رویکرد را در یونان باستان می‌توان دید:

افلاطون به اجزای سه گانه عقلانی، ارادی و شهوانی نفس قائل بود؛ که عنصر عقلانی را به ارابه ران و جزء شهوانی را به اسب سرکش و جزء اراده را به اسب مطیع تشبیه می‌کند. افلاطون ارابه‌رانی جزء عقلانی را بسیار دشوار و سخت می‌داند و اسب خوب به آسانی بر طبق رهبری های ارابه ران رانده می‌شود؛ اما اسب سرکش مایل به اطاعت از ندای شهوات جسمانی است؛ بطوریکه باید آن را با شلاق منع و محدود کرد. از افلاطون به بعد در سنت فلسفی غرب همواره عقل در مقابل احساسات قرار گرفته است (کاپلستون، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۴۲).

رواقیان بر این عقیده‌اند که عواطف داوری انسان را به اشتباه می‌اندازد و انسان با دخالت احساس و عواطف نه به معرفت بلکه به باورهای دور از واقعیت دست می‌یابد؛ زیرا عواطف به دلیل شخصی و انتزاعی بودن نمی‌توانند با آنچه حقیقت عینی باورهاست مرتبط باشند (Brun, 2008: 14). نزد عقل‌گرایانی چون دکارت نیز شأن عقل در حدی بود که در غلبه آن بر ساحت عاطفی و احساسی کوچکترین تردیدی نبود.

اما از قرن هجدهم به بعد تحت تأثیر فیلسوفی چون هیوم جایگزین‌هایی برای عقل پدید آمد؛ بطوریکه در زمینه قضایای اخلاقی هیوم بر این باور بود که اینگونه قضایا ناشی از احساسات است نه عقل، بگونه‌ای که عقل را برده هیجانات و احساسات می‌دانست. (salomon. 2000: 3-4) هیوم معتقد است:

آنچه موجب تحریک فعل یا عمل ما می‌شود، امیال است نه عقل؛ عقل در تحریک ما به فعل ناتوان است. منشأ برانگیختن و تحریک ذهن انسان، لذت و الم است. عقل نمی‌تواند محرک فعل باشد و تنها محرک افعال و اعمال، امیال هستند و میل برای تحریک به فعل از استدلال و عقل کمک نمی‌گیرد (Hume, 1978: 413).

رویکرد هیوم با توجه به آنکه بین معرفت و عاطفه هیچ گونه ناسازگاری قائل نیست، رویکردی ایجابی در تبیین جایگاه عواطف و احساسات محسوب می‌شود.

۴. عاطفه انگاری در متافیزیک نوین شلر

شلر در کتاب *فرمالیسم* پیامد جدایی بین عقل و احساس را اینگونه می‌داند که در طول تاریخ، اخلاق همواره با دو رویکرد معرفت انگاری و عاطفه انگاری مواجه بوده است، که بر اساس آن اخلاق یا بر مبنای مولفه های عقلانی پیشینی و مطلق بنا شده یا بر مبنای امور تجربی و درواقع نسبی بنا شده است و اخلاقی را که بتوان بر اصول پیشینی و همچنین احساسی بنا کرد، بصورت خیلی ناچیز و به ندرت مورد توجه بوده است، شلر در تأملات خود تلاش نموده بین حوزه های ارزشی و عاطفی که عمدتاً آشتی ناپذیر قلمداد می‌شوند، پیوند ایجاد کند و پدیدار شدن ابعاد عاطفی در کنار وجوه عقلانی را درباره انسان مورد توجه قرار داده است.

امروزه ارزش های انسانی که هستی و وجود انسان را غنی می‌سازد، تحت تأثیر دیدگاه پوزیتیویستی و بنیاد متافیزیکی چون دکارت کمرنگ گشته و ارزشهای دیگر بر آنها ترجیح داده می‌شود. زیرا مثلاً در فلسفه دکارت حیوانات و گیاهان ماشین هستند. دو لامتری (۱۷۰۹-۱۷۵۱ م) انسان را هم به مثابه ماشین محسوب می‌کند. در اینجاست که نظر مکانیکی بر تمدن و فرهنگ تعمیم داده می‌شود و کل عالم به عنوان یک ماشین در نظر گرفته می‌شود. از دیدگاه شلر جهان بینی مکانیکی باعث برتری ابزار بی‌جان بر زندگی انسانی و ارزش های آن شده؛ انسانها تا حد بسیار زیاد برای تولید کالا بکار گرفته می‌شوند؛ بطوری که دیگر فرصتی برای پرنمودن خلاء هستی خود نمی‌ماند و ارزش های انسانی مطابق با دیدگاه مکانیکی سنجیده می‌شود.

تلقی شلر از انسان در انسانشناسی فلسفی یا فرانسئشناسی، به عنوان مخلوقی است که از هر موجود طبیعی فراتر می‌رود و به خاطر روحی که دارد، به عالم ارزش ها و ذات ها سیر می‌کند و به طریقی به علت جهان نزدیک می‌شود که برای مخلوقات دیگر ممکن نیست. هیچ ابزار مکانیکی نمی‌تواند چنین طریقی را ایجاد کند. البته مخالفت شلر با غلبه مکانیک‌گرایی است، نه استفاده‌ایی که می‌تواند برای بشریت داشته باشد. لذا برای عدم حاکمیت دید مکانیکی و مفید واقع شدن آن، لازم است انسان نسبت به خود، آگاهی داشته که در آن صورت می‌تواند ارزش ها را تجربه کند؛ که شلر برای دستیابی به این هدف در تلاش است تا به روشی پدیدار شناسی برای فیصله دادن به نزاع عقل و احساس یا همان معرفت‌انگاری و عاطفه انگاری استفاده کند. اینجاست که شلر با تأمل پدیدارشناسانه، احساسات و عواطف انسانی را که تقریباً به حاشیه رانده شده بود و حتی برای معرفت عقلی مضر دانسته می‌شد، بار دیگر در کانون تفکر قرار می‌دهد تا نقش اموری همچون عشق و کینه را در تعاملات و معرفت انسانی نشان دهد.

در حقیقت تأکید شلر بر ابعاد احساسی و عاطفی از این جهت اهمیت دارد که تا زمان شلر عموماً این بخش از هستی انسان تحت الشعاع عقل واقع شده و فاقد ارزش معرفتی دانسته می‌شد؛ برای همین در متافیزیک نوین شلر تنها از طریق احساسات و عواطف می‌توان به ارزش‌ها دست‌یافت.

در اینجا برای درک تلقی شلر از احساس لازم است احساسات قصدی را از وضعیت‌های احساسی که بنابر وجود و عدم متعلقاتشان تقسیم شده‌اند، متمایز کرد. وضعیت‌های احساسی در واقع مرجع خاصی ندارند؛ مثل شادی و افسردگی. مثلاً رنج، یک وضعیت احساسی است که به شکل‌های مختلفی می‌توان آن را تجربه نمود؛ یعنی در واقع می‌توانیم با رنج‌هایمان کنار بیاییم، و حتی از آنها لذت ببریم و در واقع به مشاهده آنها پردازیم؛ که این موارد دست‌یابی به رنج می‌تواند تغییر کند. اما خود رنج فی‌نفسه یک احساس ثابت است. بعلاوه در وضعیت‌های احساسی به نحوی با واسطه با متعلق احساس خود مواجه هستیم و می‌توان نحوه ارتباط خود را با متعلق احساس ارزیابی کرد. مثلاً می‌توان با تأملی عقلانی به آنچه باعث رنج می‌شود، اندیشید. در مقابل؛ احساسات قصدی همواره فرد را به متعلق بیرون از خود هدایت می‌کند. بعلاوه در احساسات ارادی و قصدی می‌توان ارتباطی بدون واسطه و حتی مواجه‌ای حضوری با متعلقات احساس خود برقرار نمود. بنابراین در احساسات قصدی ما به سمت ارزش‌ها که عینی هستند، هدایت می‌شویم (scheler, 1966: 262).

شلر ضمن توجه به تجلیات ارزشی و نسبت آن با تأثرات مادی و تجربی آدمی، به موضوعی دیرپا در اخلاق می‌پردازد: یکی از مسائل مهم در اخلاق این مسئله است که آیا خالق ارزشها خود انسان است یا اینکه ارزش‌ها از انسان‌ها مستقل هستند، و انسان صرفاً به ارزش‌ها واکنش نشان می‌دهد. این مسئله به نحو جدایی‌ناپذیری در پیوند با مسئله‌ای دیگر قرار دارد: و آن مسئله این است که قوه در انسان می‌تواند منشأ احکام اخلاقی برای او باشد. برای نمونه غالباً تصور بر این است که اگر احساسات و عواطف بتوانند منشأ احکام اخلاقی باشند، باید ارزش آنها توسط انسان ایجاد شود، اما اگر عقل منشأ احکام اخلاقی باشد، ارزش آنها از انسان مستقل می‌شود و انسان کارش تنها واکنش نشان دادن به ارزش‌ها می‌شود (ماندولباوم، ۱۳۹۲: ۵۱). در حقیقت شلر با تفکیک احساسات قصدی از وضعیت‌های احساسی مدعی است که تنها از طریق احساسات می‌توان به ارزش‌های عینی دست‌یافت و احساسات قصدی را احساسات معطوف به ارزش می‌نامد؛ چون ارزش‌ها را از طریق آن‌ها می‌توان درک کرد.

۵. پیوند ارزش‌ها و عواطف

شالر در تأملات خود تلاش نموده بین حوزه‌های ارزشی و عاطفی که عمدتاً آشتی‌ناپذیر قلمداد می‌شوند، پیوند ایجاد کند. شالر از ارزش‌ها به عنوان مصادیقی برای داده‌های پدیدارشناسانه نام می‌برد و معتقد است که ارزش‌ها حاصل شهود بی‌واسطه فرد است که به عنوان موارد انضمامی در تجربه‌های اخلاقی انسان حاضر هستند. این شهود بی‌واسطه، ارزش‌ها را به عنوان محتویات پیشینی در تجربه فرد به او داده می‌شوند. بنابراین درک پیشینی از ارزش‌ها به این معنی که آنها زهر تجربه‌ای میرا هستند، نیست؛ بلکه باید گفت ارزش‌ها در واقع داده‌های تجربی بی‌واسطه انسان هستند. بر این اساس از دیدگاه شالر تضاد بین پیشینی و پسینی باید دوباره و از نو تعریف شود که بر همین اساس تفاوت بین شناخت پیشینی و شناخت پسینی به تفاوت بین شناخت، پیش از تجربه و شناخت، پس از تجربه مربوط نمی‌شود؛ بلکه بحث در واقع بر سر دو نوع تجربه کردن است. به عبارت دیگر یک بار مسئله، تجربه محض و بدون واسطه است و بار دیگر مسئله درباره تجربه با واسطه‌ای است که در علوم طبیعی کاربرد دارد و از طریق روش استقرایی نتایج خود را حاصل می‌کند.

سلسله مراتب ارزش‌ها مسئله مهمی در اخلاق است؛ زیرا انسان در هر وضعیتی که هست باید تصمیم بگیرد که ارزش بالاتر را برگزیند و مطابق آن عمل کند. انسان در زندگی خود با یکسری نیاز، خواهش و احساسات مواجه است که سلسله‌مراتبی از ارزش‌ها متناسب با هر مرتبه از نیازهای او موجود می‌شود. شالر در کتاب *فرمالیسم ارزش‌ها* را به چهار مرتبه تقسیم می‌کند؛ در هر مرتبه از ارزش‌ها احساسی متناسب با آن مرتبه هست که به وسیله آن احساس، ارزش‌ها را درک می‌کنیم و آنها عبارتند از:

ارزش‌های حواس مانند ارزش‌های خوشایند و ناخوشایند. ارزش‌های زندگی، مانند ارزش‌های خاص و عام. ارزش‌های معنوی مانند ارزش‌های زیباشناسی یا ذوقی زیبا و زشت، درست و نادرست و ارزش‌های ذاتی و درونی دانش یا معرفت. ارزش‌های دینی، مانند ارزش‌های مقدس و نامقدس (ب نقل از فرینگزو دیگران، ۱۳۹۴: ۲۶).

ارزش‌های اخلاقی بخشی از قلمرو کل ارزش‌ها را تشکیل می‌دهد. شالر برای تعیین رتبه ارزش‌ها معیارهایی را ارائه می‌دهد که عبارتند از:

- هرچه دوام ارزشی بیشتر باشد، رتبه آن بالاتر است. منظور این است که همواره ارزش که به صورت پدیده ظاهر می‌شود، دوام نیز وجود دارد.

ارزش‌های اخلاقی و نسبت آن با عواطف ... (سیمین اسفندیاری و سمیه ملکی) ۱۱

- هر ارزشی هنگام بهره بردن از آن کمتر تقسیم شود، دارای رتبه بالاتری است. برای مثال هنگام بهره مند شدن از ارزش اشعار حافظ، ارزش بین بهره گیران تقسیم نمی‌شود.
- هر ارزشی که کمتر بر ارزش‌های دیگر استوار و از استقلال بیشتری برخوردار باشد، دارای رتبه بالاتری است.
- هر ارزشی بیشتر و ژرف تر احساس انسان را ارضا کند، دارای رتبه بالاتری است.
- هر ارزشی کمتر به احساس‌هایی وابسته باشد که از اعضای بدن نشأت می‌گیرند، رتبه بالاتری دارد. برای مثال ارزش‌های دینی رتبه بالاتری دارند تا ارزش‌هایی که برای رفع نیازهای طبیعی انسان مفید هستند (ذاکرزاده، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

شالر ساختار خود ارزش‌ها را از دیدگاه پدیدارشناسی بدینگونه تشریح می‌کند که گرایش به یک ارزش یا به امری نیک نه بر اساس الزام بلکه خودانگیخته و از سر صدق باید باشد. شالر این نکته را با مثالی پیرامون موضوع همدردی که در کتاب *دیدارشناسی احساس همدردی* آورده است، تبیین می‌کند:

ممکن است ما عواطف کسی را بفهمیم و حتی نسبت به او همدلی داشته باشیم و خود را با او همانند و یکسان احساس کنیم؛ ولی در هیچ یک از این موارد احساس همدردی به ما دست نمی‌دهد. همدردی راستین تجربه درهم آمیختگی و ادغام نیست، بلکه احساسی است که در ضمن یک مواجهه صادقانه، به صراحت تمام ذهنیت وجود انسانی دیگری را باز می‌شناسد، در می‌یابد و به آن احترام می‌گذارد (بنقل از فرینگزو دیگران، ۱۳۹۴: ۲۷).

۶. عاطفه عنصر پیشینی و ماتقدم در پیدایش ارزش‌ها

عاطفه یکی از مهمترین ساحات وجودی است؛ که به عنوان رقیب بعد شناختی و عقلانی در انسان شناخته می‌شود. شالر پشتوانه عقلانی اخلاق را حذف می‌کند و با صوری بودن اخلاق مخالف است؛ البته عقل را نفی نمی‌کند؛ اما تقدم عقل در حوزه اخلاق را نمی‌پذیرد. کانت ارزش‌ها را اموری صوری قلمداد می‌کرد که دسترسی به آنها فقط از طریق عقل میسر است و نقش احساسات را در این زمینه بطورکلی منکر است. در این نوع تلقی کانت، انسان‌ها در ساحت اخلاق موجوداتی صرفاً عقلانی هستند که احساسات هیچ نقشی در تصمیم‌گیری آنها ایفا نمی‌کند. لذا احساس را نمی‌توان به عنوان یک عامل مستقل محسوب کرد و وجود هرگونه

عنصر غیر عقلانی نفی می‌شود. بنابراین معیارهای اخلاقی ضرورتاً معیارهایی پیشینی و مستقل از تجربه اند و فلسفه اخلاق در اصل، منطبق وظیفه یا بایستن است (بوخنسکی، ۱۳۸۳: ۷۵).
برای کانت قانون اخلاقی همان قانون وجدان ماست؛ که وجدان نزد کانت با عقل عملی برابر است. اما برای شلر وجدان اگر معنای محصلی داشته باشد، عاطفی خواهد بود. شلر معتقد است اساس معرفت اخلاقی عاطفه و عشق است و بر اساس عاطفه و عشق است که هستی تجلی می‌یابد (صانعی، ۱۳۶۸: ۱۹۸) به اعتقاد شلر عاطفه می‌تواند، شناخت جهان را ممکن شود و بر اساس همین شناخت فعالیت های عقلی تحریک می‌شوند. تعقل عملی، تعقل اولیه نیست، بلکه عاطفه پیش از عقل، گرایش به شناخت ارزش هایی دارد که آن ارزشها دارای قلمروی ویژه خود هستند و به صورت موضوعی برای شناخت در می‌آیند (ذاکرزاده، ۱۳۸۷: ۱۱۸).

شلر برخلاف تأکید کانت بر مفهوم، متوجه ساختار خود ارزشهاست. بعلاوه نزد شلر ارزش ها صوری نیستند، بلکه مادی اند. برای همین اخلاق در تفکر شلر مبتنی بر عقلانیت نیست؛ بلکه مبتنی بر عاطفه بشر است. در حقیقت کانت با صوری کردن ارزش های اخلاقی، آن ها را از زندگی دور می‌کند. برای کانت قانون اخلاقی همان قانون وجدان ماست. هر قانونی به صورت پیشین است؛ یعنی بدون مضمون بوده و فقط دارای صورت کلی و ضروری است؛ یعنی مقید به یک شخص و مکان و زمان معینی نیست، بلکه برای تمام انسانها همیشه و همه جا اعتبار کلی دارد. قانون اخلاقی را عقل انسان وضع نموده است. اگر اراده شخصی، عقلانی باشد، یعنی تابع قانون اخلاقی باشد نه تابع احساس و عاطفه، رفتار او اخلاقی می‌گردد.

بنابراین ارزش های اخلاقی نزد کانت انتزاعی هستند، حال آنکه نزد شلر تجربی اند. شلر در مقابل اخلاق صوری کانت، اخلاق مضمونی را بنا نهاد و منظور او از «مضمون» ارزش اخلاقی است (ذاکرزاده، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

برای شلر وجدان اگر معنای محصلی داشته باشد، عاطفی خواهد بود؛ در حالی که وجدان نزد کانت با عقل عملی برابر است. عاطفه برای شلر نیرو و دینامیسم است که در انسان جاری می‌شود و انسان ها در آن مشارکت می‌کنند. زمانی که ارزش های اخلاقی، عاطفی باشند، آنگاه موضوع همدلی قرار می‌گیرند و انسان ها در آن شریک می‌شوند و ارزش ها را بایکدیگر تبادل می‌کنند. کودکان نیز خوبی و بدی را نه به نحو صوری بلکه به نحو مادی می‌فهمند؛ یعنی از طریق عاطفه مفهوم خوبی و بدی را درک می‌کنند، یعنی اینگونه نیست که عقل عملی مستقل از هرگونه عاطفه و انگیزه درونی، خوبی و بدی را طرح کند؛ زیرا وجه شناختی در عاطفه عملی

ارزش‌های اخلاقی و نسبت آن با عواطف ... (سیمین اسفندیاری و سمیه ملکی) ۱۳

است. حال آنکه وجه شناختی در عقل نظری است. از آن حیث که انسان، عمل است، وجه عملی او مقدم بر وجه نظری است؛ در نتیجه ارزش‌های عاطفی پیشینی هستند.

شالر ارزش‌های اخلاقی را عینی می‌داند نه ذهنی؛ زیرا عاطفه امری تجربی است که با عمل و با بیرون از انسان مرتبط است. این ارزش‌ها هر چند به نحو مادی پیشینی هستند، اما به صورت عینی دیده می‌شوند؛ یعنی این ارزش‌ها در سطح وجدان تجربی بشر و زندگی عملی او واقعاً ارزش هستند و مطلق و عینی هستند.

پس ارزش‌ها اولاً پیشینی هستند و ثانیاً بنیاد اهداف و افعال و مقاصد هستند و ثالثاً در حد ذات خود مطلق هستند نه نسبی؛ بنابراین کلیت و ضرورت دارند. گاهی بعضی از ارزش‌ها در عمل نسبی می‌شوند همانند زیبایی. شالر معتقد است که باید دو بحث را از هم تفکیک کرد. گاهی ارزش در حد ذات خودش ارزش است اما شناخت ما از آن ارزش نسبی است. بنابراین خود ارزش مطلق است اما سه چیز می‌تواند ارزش را نسبی کند: نحوه اجرای ارزش، شناخت ما از آن ارزش، حکم ما درباره آن ارزش.

کانت در واقع توجهی صرف به عنصر قانونمندی در اخلاق دارد که همین مسئله او را از تبیین این حقیقت که رفتار انسان ابتدا به سمت عالم عاطفی است، محروم کرده است.

به نظر شالر امور عقلانی چون استدلال، قضاوت، فهم و ... ارزش‌هایی را از قبل مفروض پنداشته‌اند که بر پایه آن ارزش‌ها بنا شده‌اند و انسان زمانیکه استدلال، قضاوت و یا فهم می‌کند، استدلال‌های او بر مبنای این ارزش‌ها بنا شده‌اند و بنابراین طرح کانت مبنی بر تعیین اراده به نحوی کاملاً صوری و مستقل از جنبه ارزشی آن طرحی ناموفق محسوب می‌شود (Blosser, 2002: 398). برای شالر بزرگترین اشکال اخلاق کانتی عدم توجه به ارزش‌ها به عنوان پدیدارهای مبنایی تجربه اخلاقی است.

در حقیقت یکی از تفاوت‌های اساسی بین شالر و کانت به نوع نگاه آنها به تجربه مربوط می‌شود. شالر معتقد کانت است که معتقد است امر اخلاقی باید مطلق و فارغ از احساسات باشد؛ چرا که اگر امری مطابق با عواطف انسانی و بر مبنای میل آدمی صورت گیرد، نمی‌تواند اخلاقی قلمداد گردد و شالر در این مسیر همپای اندیشمندانی چون هیوم، پیرس، دیویی، جیمز، وایتهد و رابرت نوویل علیه مفهومی از عقل دکارتی که گفته می‌شود می‌تواند و بلکه باید دارای ماهیت و عملکردی آزاد و فارغ از تأثیرات مخدوش‌کننده عواطف، غرایز و اراده آدمی باشد، موضعی انتقادی و اعتراضی اتخاذ می‌کند (Bordo, 1987:116). بعلاوه از دیدگاه کانت، تجربه تنها منحصر به تجربه حسی خارجی است؛ در حالی که از نظر پدیدارشناسان به دلیل آنکه

پدیدارها، منحصر به پدیدارهای زمانی و مکانی نیستند، ساحت تجربه تنها متعلقات حسی خارجی را شامل نمی‌شود. در نتیجه اتخاذ این رویکرد پدیدارشناسانه، امکان پیشینی محتوایی برای شلر فراهم می‌شود؛ امکانی که شلر از طریق آن کانت را به سبب یکی انگاشتن امر پیشینی با صورتی مورد انتقاد قرار می‌دهد.

ماکس شلر از احساسات به عنوان راهی برای درک ارزش‌ها استفاده می‌نماید و به نقش عمده مؤلفه‌ای چون عاطفه در پیدایش ارزشها تأکید می‌کند. از نظر شلر نخستین مواجهه ما با عالم خارج مواجهه‌ی ارزشی - عاطفی است. شلر به معرفت‌هایی قائل است که ویژگیهای پیشینی دارند که مربوط به حوزه عاطفه هستند و ملاک آن عقلانیت نیست. در واقع می‌توان گفت اصطلاح پیشینی عاطفی را هارتمان با توجه به آثار شلر وضع نموده است که در واقع در تقابل با پیشینی عقلانی محسوب می‌شود. اما خود شلر تنها مفاهیم پیشینی ارزشی، پیشینی اخلاقی و پیشینی گرایبی متعلق به عاطفه را بکار می‌برد (pape, 1971: vol. 1. 475).

ارزش‌ها از تجربه‌های خارجی گرفته نمی‌شوند و به عنوان عناصر عاطفه، پیشینی هستند. این دیدگاه مقابل نومیالیسهای اخلاقی است؛ زیرا نومیالیسهای اخلاقی خوبی و بدی را تجربی می‌دانند؛ یعنی از نظر آنها خوبی و بدی معنای محصلی ندارند. این همان دیدگاه پوزیتیویستی است که البته نسبی‌گرایی محسوب می‌شود. اما شلر همچون کانت سعی می‌نمود تا اخلاق را از حملات نسبی‌انگاران در امان نگه دارد. به همین منظور وی یکی از راه‌های دستیابی به این امر مهم را در توجه به مسئله پیشینی در نظر می‌گرفت. اما کانت دستیابی به آن را تنها از طریق اخلاق صوری میسر می‌دانست و به دلیل همین نگاه صورت‌گرایانه بوده که اخلاق مد نظر کانت راه حل روشنی برای مسائل انضمامی بدست نداده است؛ زیرا کانت معتقد بود که تضاد بین امور پیشینی و امور پسینی را از طریق تمایز بین صورت و محتوی باید تعریف کرد و بنابراین قواعد اخلاقی که دارای محتوا هستند، از نظر کانت در زمره اخلاق تجربی قرار می‌گیرند. اما از نظر شلر این تضاد به تفاوت میان شناخت پیش از تجربه و شناخت پس از تجربه مربوط نمی‌شود، بلکه درباره دو نوع تجربه کردن است، در واقع یک بار بحث درباره تجربه محض و بی واسطه است و بار دیگر بحث درباره تجربه با واسطه‌ای است که در علوم طبیعی کاربرد دارد (pape, 1971: vol. 1. 474).

برای شلر اگرچه متعلقات میل و خواهش‌های انسان اموری تجربی هستند، ولی ارزش‌هایی که حامل این متعلقاتند، در واقع این ویژگی را ندارند. پس ارزش‌ها پسینی نیستند؛ بلکه کاملاً پیشینی‌اند. در نتیجه مطلق‌اند و ضرورت و کلیت دارند.

برنتانو به عنوان متفکری که شلر از دیدگاه او الهام گرفته، اساس اخلاق را حکم بدیهی درباره ارزشهایی می‌داند که امور اخلاقی آن ارزشها را دارا هستند؛ یعنی باید گفت حکم درباره امور اخلاقی، یا بصورت تأییدی است و یا بصورت تکذیبی. بدین صورت که انسان یا امری را می‌پسندد یا نمی‌پسندد و در واقع هر تصویری با احساسی توأم است. برای نمونه وقتی گلی را تصور می‌کنیم، یک احساس خوشایند در ما شکل می‌گیرد و هنگامی که رنجی را تصور می‌کنیم، احساسی ناخوشایند در ما شکل می‌گیرد. بنابراین هر امری را که ما می‌پسندیم، در واقع آن را تأیید می‌کنیم و آن را با ارزش می‌دانیم و هر امری را که نپسندیم، آن را تکذیب کرده و بی ارزش تشخیص می‌دهیم. پس عاطفه و احساس مفاهیم اصلی قلمرو اخلاقی هستند. بنابراین در فلسفه شلر احساس، ارزش‌های اخلاقی را درمی‌یابد؛ یعنی احساسات به عنوان راهی برای درک ارزش‌ها هستند؛ زیرا هر ارزش اخلاقی ابتدا به دل می‌نشیند. به عبارتی ما ابتدا به ارزش امری پی می‌بریم و سپس آن امر برای ما اهمیت و ارزش شناختن پیدا می‌کند.

۷. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر سعی بر این بوده که به این پرسشها پاسخ داده شود: اولاً ماهیت انسان در معرفت‌متافیزیکی ماکس شلر چگونه است؟ آیا عواطف در پیدایش ارزش‌ها نقش معرفتی دارد؟ آیا اخلاق مبتنی بر عواطف و احساسات است، یا مبتنی بر ارزش‌هایی صرفاً صوری و عقلانی است؟ لذا به منظور تبیین و تحلیل این مسائل ابتدا به بیان انسان‌شناسی در متافیزیک نوین ماکس شلر و سپس به نسبت عواطف با معرفت، عاطفه‌انگاری در متافیزیک نوین شلر، پیوند ارزش و عواطف، تبیین اینکه عواطف عنصری پیشینی و ماتقدم در پیدایش ارزشها هستند، پرداخته می‌شود. در حقیقت با تبیین معرفت‌متافیزیکی به عنوان یکی از سه قسم معرفت از دیدگاه شلر این مسئله روشن می‌شود که ماهیت انسان نه صرفاً به عنوان موجودی طبیعی و تاریخی بلکه حرکتی جهانی است که ذاتاً بی‌پایان و دائماً در جریان است.

تصور رایج اینگونه است که احساسات و عواطف باید براساس عقل شکل بگیرد. بر این اساس، باید گفت معرفت و بطور ویژه اخلاق، در بستر تاریخ یا به مثابه پیشینی، صوری و عقلی و یا به مثابه نسبی، تجربی و عاطفی بوده است. به همین دلیل فیلسوفی همانند کانت عقل صوری را، یگانه راه برای دستیابی به معرفت یقینی می‌داند. اما شلر با عقل‌گرایی صوری، مخالفت می‌کند. مشکل اساسی او با صورت‌گرایی در نظام فلسفی کانت است. به همین دلیل سعی می‌کند با نظامی غیرصوری و در واقع بر پایه پدیدارشناختی در مقابل نظام صورت‌گرایی

کانت ایستادگی کند. نظامی پدیدار شناختی که از سویی مجبور به پذیرش نسبیت و تجربه‌گرایی و از سوی دیگر مجبور به پذیرش عقل‌گرایی صوری نیست. در این مقاله سعی شده است این بخش از کار شلر و همین‌طور نحوه موضع‌گیری شلر در برابر عقل‌گرایی صوری کانت روشن شود. ماکس شلر با تأسیس متافیزیک خود که موضوع بحث آن انسان و با نگاه خاص او فرانسای شناسی است، سعی بر تغییر اساسی در نوع نگرش به انسان و جهان داشت. شلر از جمله فلاسفه‌ای است که دغدغه کشف انسان در جهان معاصر را دارد و برای همین بنای انسان‌شناسی فلسفی را پایه‌ریزی کرد. در این نوع انسان‌شناسی فلسفی از نظر او فاعل‌شناسایی که مستقل از زندگی باشد، وجود ندارد. برای همین برخلاف نظر کانت و هوسرل از عقل محض یا من استعلایی که جهان را تعلیق می‌کند، سخن نمی‌گوید. دستاوردهای شلر در زمینه فلسفه اخلاق برجسته‌ترین دستاوردهای قرن بیستم است و نام او با روش پدیدارشناسی در قلمرو اخلاقی همراه است. زیرا اولاً در متافیزیک شلر تصویری جامع از انسان ارائه می‌شد که شامل وجوه مختلف اعم از طبیعی، عقلانی و عاطفی اوست؛ ثانیاً شلر سعی بر ایجاد پیوند بین ابعاد عاطفی و وجوه عقلانی انسان دارد؛ دو وجهی که همواره در طول تاریخ رویکردهای متعددی پیرامون آن وجود داشته است. با رویکرد سلبی به تقابل عقل و عواطف و با رویکرد ایجابی به سازگاری بین معرفت و عواطف نظر داده می‌شود. در حقیقت تأکید شلر بر احساسات و عواطف از این جهت اهمیت دارد که زمان شلر این بخش از هستی انسان تحت الشعاع عقل بوده و فاقد ارزش معرفتی شناخته شده بود؛ در صورتیکه در متافیزیک نوین شلر تنها از طریق عواطف است که می‌توان به ارزشها دست یافت. در فلسفه شلر احساسات و عواطف، ارزشهای اخلاقی را در می‌یابند؛ یعنی احساسات و عواطف به عنوان راهی برای درک ارزش‌ها هستند؛ زیرا هر ارزش اخلاقی ابتدا به دل می‌نشیند. به عبارتی ما ابتدا به ارزش امری پی می‌بریم و سپس آن امر برای ما اهمیت و ارزش شناختن پیدا می‌کند. اینجاست که شلر به معرفت‌هایی قائل است که ویژگی پیشینی دارند که مربوط به حوزه عواطف هستند و ملاک آنها عقلانیت نیست و علیرغم تأکید بر عوامل عقلی در شناخت انسان معتقد است بسیاری از عناصر عاطفی و احساسی و ارزشی وجود دارند که نقشی انکارناشدنی در ماهیت و شخصیت آدمی دارند. بنابراین در نظام فلسفی شلر منظومه ارزشی بر اساس نظام غیرصوری است. از این جهت نظام فکری شلر در تقابل با نظام صورت‌گرایی کانت است. شلر پشتوانه عقلانی اخلاق را حذف می‌کند و با صوری بودن اخلاق مخالف است. در حقیقت او عقل را نفی نمی‌کند؛ اما تقدم عقل در حوزه اخلاق را نمی‌پذیرد. شلر عاطفه را به عنوان

ارزش‌های اخلاقی و نسبت آن با عواطف ... (سیمین اسفندیاری و سمیه ملکی) ۱۷

نوعی شناخت، عامل اصلی تشخیص ارزش می‌داند و شناخت کل امور را بر اساس عاطفه ممکن می‌داند؛ لذا پدیدارشدن ابعاد عاطفی در کنار وجوه عقلانی را درباره انسان مورد توجه قرار می‌دهد. برای شلر عوامل مادی نمی‌توانند ماهیت و محتوای ارزش‌ها را تعیین کنند. ارزشها پسینی نیستند؛ یعنی از تجربه‌های خارجی گرفته نمی‌شوند؛ بلکه به عنوان پیشینی عاطفه، کاملاً پیشینی‌اند. بنابراین در انسان‌شناسی شلر احساسات و عواطف به عنوان راهی بنیادی برای درک ارزشها محسوب می‌شوند. بنابر آنچه که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت شلر با مدنظر قرار دادن مفهوم ارزش و مطالعه‌ی آن ارزشهای دینی و اخلاقی را بررسی می‌کند و در یک رتبه‌بندی ارزشهای دینی و قدسی را بالاتر از تمامی دیگر ارزشها از جمله ارزشهای اخلاقی قرار می‌دهد، همچنین می‌توان گفت شلر بر اهمیت فن‌آوری‌های جدید و کنترل جهان پی برده بود و بر همین اساس انجام یک طرح جدید را در جهت وحدت بخشیدن به معارف و علوم انسانی ضروری می‌دانست؛ در نتیجه طرحی را ارائه داد که بر مبنای آن معرفتی که در جهان مادی مفید محسوب می‌شد با معرفتی که در عقل سلیم انسان فرهنگ می‌آفریند، هر دو تحت هدایت معرفت مابعدالطبیعی، قرار گیرد. در نتیجه، هدف او ترکیب جهانبینی یکجانبه فناورانه و پراگماتیک غربی که دارای رویکردی ایت‌شناختی بود با فرهنگ معنوی شرق که رویکرد غالب در آن، رویکردی وجود شناختی است، بود. باید گفت شلر به روح شرقی که در واقع مبتنی بر آزادی نفس و پذیرش انفعالی جهان است، ارجح می‌گذارد. بر این اساس می‌توان گفت یکی از پرسشها و موضوعاتی که برای انجام پژوهشی جدید در حوزه اخلاق شلر می‌توان مطرح نمود مسئله «اهمیت فناوری و تکنولوژی جدید و بررسی نسبت آن با اخلاق از دیدگاه شلر» است.

کتاب‌نامه

- بوخنسکی، جی. ا. م. (۱۳۸۳)، *فلسفه معاصر اروپایی*، شرف‌الدین خراسانی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ذاکرزاده، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، *فلسفه ماکس شلر*، تهران: الهام.
- کاپلستن، فردریک جازلز (۱۳۸۵)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران: سروش.
- صانعی دره‌بیدی، منوچهر (۱۳۶۸) *فلسفه اخلاق در تفکر غرب*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- فرینگز و دیگران، مانفرد (۱۳۹۴)، *ماکس شلر و پدیدارشناسی*، تهران: خوارزمی.

- Blosser, Philip, (2002) "Max Scheler : A Sketch of his Moral Philosophy " in *phenomenological approaches to moral philosophy*, Edited by John J. Drummond and Lester Embree, Dordrecht: Kluwer academic publishers
- Bordo Susan (1987) *The Flight to objectivity: Essays on Cartesianism and Culture*, Albany: state university of New York
- Brun, G (2008) *Epistemology and Emotion*, England, Ashgate
- Hume, David (1978), *A Treatise of Human Nature*, edited by Lewis A. Selby Bigge and Peter H. Niddich Oxford University Press
- Pappe, H.O. (1972) *Philosophical Anthropology*, in: *The Encyclopedia of philosophy*, Vol.6, Ed. By Paul Edwards, New York: Macmillan Publishing Co
- Salomon, R.C. (2000). *The Philosophy of emotions* in M. Lewis & J.M. Haviland-Jones (Eds). *Handbook of emotions*
- Scheler, Max (2008) *The human place in the cosmos*, trans. by Manfred S. Fring, Evanston: Northwestern University Press
- Scheler, Max (2013) *Problems of a sociology of knowledge*, trans. by Manfred S. Fring, Abingdon: Routledge

